

The origin of desire and reluctance in human existence from the perspective of verses and traditions With emphasis on Ayatollah Khamenei's point of view

Mahbubeh Sattarian

Masters in information technology, researcher and founder of RINE Information Technology Company, student of Hazrat Abd al-Azim Hasani (peace be upon him)
Higher Education Institute. sattarianm@chmail.ir

Abstract

A person's values, beliefs, insights and external behaviors are his lifestyle, which according to Ayatollah Khamenei is one of the dimensions of progress with the Islamic concept and an important dimension; Correcting and strengthening desire and reluctance is one of the important factors in lifestyle, which is very important in human development. Throughout history, humans have always faced disagreements regarding the necessity of religion, and there are research gaps in the field of reluctance versus the desire to be religious and its roots in human nature. The duality between human freedom and the limitation caused by having a religion is one of the challenging issues. In this article, by examining the concept of willingness and reluctance in the verses of the Quran and hadiths, we have clarified the unknown aspects of this ambiguity, explained the factors affecting human nature, analyzed the issue, and finally presented solutions to increase his willingness to accept religiosity. Investigating this issue is very helpful for clarifying the path of human behavior and reaching the highest goal of human beings; From the spiritual dimension, where the goal of man is salvation, prosperity and success, we should pay attention to the lifestyle; Even if we don't believe in spirituality and spiritual salvation, for a comfortable life, a life with psychological and open moral security, it is important to deal with the lifestyle. Therefore, the problem is a basic problem, the possible benefits of its investigation can lead to achieving unity and saving the public from going astray, and solve the current concerns of the Islamic society in order to solve the disunity between Muslims.

Keywords: desire, reluctance, discretion, choice, compulsion, freedom, will.

خاستگاه رغبت و اکراه در وجود انسان از منظر آیات و روایات با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای

محبوبه ستاریان

کارشناس ارشد فناوری اطلاعات، محقق و مؤسس شرکت فناوری اطلاعات راین، طلبة مؤسسه آموزش عالی حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه‌السلام).
sattarianm@chmail.ir

چکیده

ارزش‌ها، باورها، بینش‌ها و رفتارهای بیرونی انسان همان سبک زندگی او است که طبق فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای یکی از ابعاد مهم پی‌شرف با مفهوم اسلامی به شمار می‌رود. تصحیح و تقویت «رغبت» و «اکراه» از عوامل مهم در سبک زندگی است و اهمیت بسیاری در رشد انسان دارد. آدمی در طول تاریخ همواره با اختلاف‌نظرهایی درباره‌ی الزام به وجود مذهب مواجه بوده است و در زمینه‌ی دلایل وجود اکراه در مقابل رغبت به دین‌داری و ریشه‌یابی آن در ذات انسان خلأهای پژوهشی مشاهده می‌شود. دوگانگی میان اختیار انسان و محدودیت ناشی از داشتن مذهب، از مسائل چالش‌برانگیز است.

این مقاله پس از بررسی مفهوم رغبت و اکراه در آیات قرآن و احادیث، به تبیین جنبه‌های مجهول این ابهام پرداخته، عوامل تأثیرگذار در ذات انسان را تشریح و موضوع را تحلیل نموده و در نهایت راهکارهایی برای افزایش رغبت او در جهت پذیرش دین‌داری ارائه کرده است. بررسی این موضوع در سبک زندگی، برای روشن شدن راه سلوک و رسیدن به هدف والای انسانی بسیار راهگشا است؛ چراکه هدف انسان در بعد معنوی، همواره رستگاری و فلاح و نجات بوده است و حتی اگر به معنویت و رستگاری اعتقادی نباشد، پرداختن به ابعاد سبک زندگی، برای برخورداری از زندگی راحت، آرامش و امنیت روانی و اخلاقی اهمیت بسزایی دارد؛ بنابراین فواید احتمالی مطالعه این مسئله اساسی می‌تواند ایجاد وحدت و یگانگی و نجات از گمراهی عموم باشد و دغدغه‌های کنونی جامعه اسلامی درباره‌ی نفاق میان مسلمانان را برطرف سازد.

واژگان کلیدی: رغبت، اکراه، اختیار، انتخاب، اجبار، آزادی، اراده.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸

فصلنامه رهنمون انقلاب اسلامی، سال ۱، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۳، صص ۱۵۵-۱۸۸

دسترسی به مقالات نشریه علمی رهنمون انقلاب اسلامی (Open Access) است.

نشریه علمی «رهنمون انقلاب اسلامی» تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution 4.0 International CC BY 4.0

Doi: 10.22034/rir.2023.404859.1001

مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه رهنمون انقلاب اسلامی نمی‌باشد.

مقدمه و بیان مسئله

در طول تاریخ، مسائل و پرسش‌هایی موجب برخی سوءاستفاده‌ها و برداشت‌های نادرست، موضع‌گیری و عدم رغبت انسان‌ها به دین و مذهب شده است که عبارت‌اند از: انسانی که دارای قدرت اختیار است و می‌تواند انتخاب کند، چرا باید دین داشته باشد؟ هنگامی که در جایی قوانین و مقرراتی برقرار می‌شود، به این معنا است که افراد باید طبق آن قوانین و مقررات رفتار کنند و قدرت انتخاب ندارند و باید تسلیم و مطیع باشند؛ پس خالق‌ی که به انسان قدرت اختیار و انتخاب داده است، چطور ممکن است این اختیار را با وضع قوانین و مقررات الهی سلب کند؟ آیا قوانین و مقررات دین اسلام با قدرت اختیار انسان منافات دارد؟ در این صورت، امر به معروف و نهی از منکر چه جایگاهی دارد؟ یک انسان در راه سلوک چطور می‌تواند در اصلاح جامعه مؤثر باشد؟

«قربان‌پور لقمجانی» (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «نقد مبانی انسان‌شناختی سبک زندگی در نظریه روان‌شناسی فرد نگر آدلر از دیدگاه اسلام»، سبک زندگی را تعیین‌کننده جهت‌گیری انسان به زندگی دانسته که نخستین بار آدلر آن را در روان‌شناسی، مطرح کرده است. از نظر آدلر انسان موجودی اجتماعی است که مهم‌ترین انگیزه‌اش غلبه بر حقارت و نیل به کمال در زندگی با تکیه بر اراده آزاد است.

«دولت و ولی‌زاده» (۱۴۰۲) در مقاله «سبک زندگی انسانی بر اساس مبادی فعل انسانی از دیدگاه جوادی آملی» توضیح می‌دهند، انسان دارای امکانات شناختی است که از حواس، خیال، وهم و عقل سازمان می‌یابد. در کنار این‌ها ساختاری از جذب و دفع با درجات فراوان، در وجود او هست که تمایلات او را شکل می‌دهد. مجموعه این ساختارها در قلب انسان، نوعی سلیقه و نظام ترجیحات ایجاد کرده که به مشیت ختم می‌شود که اگر ناشی از امیال باشد، فعلی مشترک با حیوانات صادر می‌شود و اگر منبعث از عقل یا نقل قطعی باشد، فعل انسانی متمایز از حیوانات محقق می‌شود. وقتی اعمال انسان امروزی و شیوه شناختی او را در شکل‌دهی تمایلاتش مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که موضوع سبک زندگی انسان، یعنی باورها و بینش‌های او به دلیل مواجهه با دنیای مدرنیته کنونی تبدیل به یک

مسئله اساسی شده است؛ چراکه انسان و رابطه‌اش با خدا هدف و مأموریت اصلی او از زندگی به حاشیه رفته و دچار انحرافات جدی شده است. انسان به حکم انسان بودنش با نور عقل خود باید هدف و مأموریت اصلی خودش در عالم خلقت را به‌خوبی تشخیص دهد و سپس طبق این مأموریت هویت او مشخص می‌شود و به زندگی او معنا می‌بخشد. همان‌طور که آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «سبک زندگی کردن، رفتار اجتماعی، شیوه زیستن، این‌ها عبارت اخراجی یکدیگر است و یک بعد مهم است» (جعفری، ۱۳۹۱، ص ۱۹۳).

«شه‌گلی» (۱۳۹۸) در مطالعه‌ای با عنوان «مبادی عمل از دیدگاه فارابی و ملاصدرا» نتیجه‌گیری می‌کند که «در فلسفه ملاصدرا عمل در شکل‌گیری هویت انسان اهمیت ویژه‌ای دارد و این مقوله با سعادت و هویت انسان پیوند خورده است». خداوند انسان را صاحب‌اختیار و قدرت و اراده خلق کرده است؛ یعنی برعکس موجودات دیگر انسان قادر است در مسیر رشد و تکامل خودش مؤثر باشد. این مقاله به بررسی دو مؤلفه کلیدی «رغبت» و «اکراه» می‌پردازد که نقش بسزایی در شکل‌گیری شاکله وجودی انسان دارد و از عوامل مهم در سبک زندگی است و همچنین الگویی جدید پیشنهاد می‌دهد که پیروی از آن سبب تصحیح و تقویت بعد معنوی انسان می‌شود.

پیشینه و مبانی نظری

پس از تحقیق و بررسی پیرامون موضوع تحقیق در پژوهش‌های صورت‌گرفته، خلأ تحقیقاتی پیرامون خاستگاه دو مؤلفه کلیدی «رغبت» و «اکراه» و ریشه‌یابی آن در وجود انسان آشکار شد.

«عبدی و همکاران» (۱۳۹۴) الگویی برای تنظیم رغبت بر اساس زهد اسلامی ارائه داده و «رغبت به دنیا را تابعی از رغبت به آخرت و زندگی دنیا را مقدمه زندگی آخرت و رغبت مستقل به دنیا را آسیب دانسته‌اند».

«پسندیده» (۱۳۸۸) مؤلفه زهد در اخلاق اسلامی را بررسی کرده و «یکی از عوامل سلامت روان را "تنظیم زهد" دانسته است و زهد را بی‌رغبتی به دنیا و دل‌بستگی نسبت به آخرت می‌داند و گفته است راهبرد تنظیم رغبت را "شناخت و یقین" تشکیل می‌دهد»، اما با توجه به کاربرد دو مؤلفه «رغبت» و «اکراه» در قرآن

و روایات، همچنین در بیانات مقام معظم رهبری پیرامون نقش عاطفه در پذیرش دین و نقش گرایش در دین‌داری و اینکه این مسئله یکی از مباحث بنیادی انسان است که امتداد اجتماعی مهمی دارد؛ در این مقاله این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم. از آنجا که «دگرگون کردن و متحول ساختن آدمی، بدون داشتن تصویر و توصیفی از او میسر نیست، از این‌رو در هر نظام تربیتی، توصیف انسان به‌منزلهٔ سنگ بنای آن است» (باقری، ۱۴۰۱، ص ۱۵)، لازم است ابتدا با نظر به آیات قرآن کریم و روایات معتبر نقل‌شده از معصومین (علیهم‌السلام) و همچنین منویات رهبری، توصیفی از فرایند ایجاد رغبت یا اکراه در وجود انسان طبق «شکل ۱» در جهت رسیدن به یک بینش اسلامی در این خصوص ارائه دهیم.



شکل ۱: فرایند ایجاد رغبت یا اکراه در وجود

با تمرکز روی فطرت انسان حقایقی قابل دریافت است؛ مثل اینکه انسان با شیوه ادراکی فطری پا به عرصه وجود می‌گذارد؛ یعنی تمام دانش بشریت زمینه فطری داشته و منشأ تمام علوم خداوند است. اگر انسان در شرایط مناسب رشد کند استعدادهای نهفته او شکوفا و خداجو می‌شود و فطرت خداجویی‌اش بیدار می‌گردد؛ به عبارت دیگر، انسان دارای وحدت وجود است و به سبب آن، یک بعد او رو به عالم حقیقت و بعد دیگرش رو به عالم ماده است. به بیان واضح‌تر «انسان با سرمایه علم حضوری به ذات خویش و بینش شهودی به خالق خود و گرایش بندگی در ساحت فاطر خویش به دنیا آمده است، اگر آن علم حضوری و این بینش و گرایش در او مصون بماند، انسانیت او محفوظ است؛ و الا با کور شدن آن حضور و این بینش و منحرف شدن اصل گرایش، علم شهودی او نیز به حقیقت خویش به جهل مبدل می‌شود و از کمال خواهی که ذاتی اوست هبوط می‌کند» (قره‌باغی، جعفری، ۱۴۰۰، ص ۶۸).

بر این اساس، انسان با بعد معنوی خود قادر است با مبدأ خود ارتباط برقرار کند و این همان مقام روحانی انسان است که به دلیل تعلق به ماده، گرفتار نفس سرکش شده است و امور دنیوی چشم و گوش دل او را بسته و بر قلب او قفل زده‌اند و اجازه نمی‌دهند ندای حقانی «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» را بشنود و با قلبش پاسخ دهد: «بَلَى!» (اعراف/۱۷۲). دین در حقیقت هدایتی است که از نور قلبی ساطع می‌شود و لازمه آن فطرت پاک انسانی و مستلزم ایمان یقینی است. در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/۲۱) «نیز دو نکته در این خصوص نهفته است: یکی دعوت مردم به عبودیت ذات مقدس پروردگار است و دیگری در "يَا أَيُّهَا النَّاسُ" که مخاطب آیه "ناس" است، یعنی اشاره دارد به یک چیز مشترکی بین همه انسان‌ها که آن فطرت مشترک انسانی است. در اینجا قشرها و نژادها و ملیت‌ها و خون‌ها نیستند که مخاطب قرار می‌گیرند، بلکه این انسانیت است که به‌طور عام مخاطب قرار می‌گیرد» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۱۴، ص ۶). و اما در خصوص اختیار انسان، با توجه به آیات و روایات به حقایقی دست یافتیم، از قبیل اینکه تمام ابعاد عالم، هر یک به‌نوعی، در افعال انسان دخالت دارند و محرک او هستند و بدون این محرک‌ها اوضاع عالم محقق نمی‌شود؛ اما دخالت تمامی این

عوامل در عالم وجود به‌قدری است که محرک و مشوق انسان می‌شوند و راه خوب یا بد را برای او روشن و در او میل ایجاد می‌کنند. به همین دلیل پیدایش میل تا حدودی از اختیار بشر خارج است؛ اما هر کس با مراجعه به وجدان خود می‌فهمد که اگرچه تمام شرایط عمل خوب یا بد مهیا باشد و شخص با کمال میل به آن عمل رغبت داشته باشد و هیچ مانع خارجی هم جلوگیری او نباشد، اگر به اختیار خود اراده نکند، آن عمل انجام نخواهد شد و برای همین انسان را مختار می‌دانند و مختار بودن یکی از خصوصیات والای انسانی به شمار می‌آید. در مجموع، طبق مستندات قرآن و سخن معصومین: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۶۰) و «چون محور عالم وجود و محور اختیار در این عالم کون عبارت است از انسان و آن هم بدون اختیار معنی ندارد؛ پس باید اختیار و آزادی داشته باشد. البته این اختیار، غیر از اختیار "جبر و اختیار" است. بحث اختیاری که در جبر و اختیار می‌کنیم، این است که انسان "توانایی انتخاب" دارد، توانایی ذاتی و طبیعی دارد» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۱/۰۸/۲۳). حال این انسان که دارای فطرت خداجو است و با قدرت اختیار خود هر لحظه در حال گزینش است که با بعد روحانی خود زندگی کند یا با بعد مادی و برای این انتخاب نیاز به حضور، توجه و تمرکز دارد، در نتیجه نیازمند الگویی است که توجه او را از لذت و محنت حال، به لذت متناهی و نامتناهی تغییر دهد؛ به عبارت روشن‌تر، باید انسان توجیه شود که هر لحظه با انتخابی هوشمندانه و تدبر و آینده‌نگری، به‌جای لذتی کوتاه و زودگذر، لذتی را در نظر بگیرد که در تمام سرنوشت او تأثیر بگذارد و متناهی نباشد؛ «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» (فرقان/۵۸) و بر آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد توکل کند.

انسان برای این انتخاب هوشمندانه نیاز به معرفت دارد، یعنی شناخت جهانی که در آن زیست می‌کند و دریافت علوم از طریق سه منبع «حس، عقل و قلب». «انسان در سیر معرفت خود می‌تواند در هر نشیبی هست، به فراز برسد به سه شرط: (۱) بیرون آمدن از پوسته خودی و خودبینی؛ (۲) رو به‌سوی بالا داشتن و عدم توقف در ظاهر‌گرایی، یعنی معرفت به اینکه آنچه می‌داند ظاهر است و پوسته و اینکه در بطن آن مغزی وجود دارد، بالا و بالاتر هم دارد، باطن دارد؛ (۳) هم‌نشین شدن با انسان کامل و مظهر صفات خدا، یعنی نشان عالم لاهوت دین و پیروی از ایشان» (نبیان،

۱۳۸۹، ص ۱۴۹). «همه انسان‌ها به دنبال کمال هستند، اما این حالت در جوانان بسیار بالاتر است، وقتی فردی در پی کمال باشد، معمولاً برای تکوین شخصیت خود به دنبال الگو می‌گردد، دنبال افرادی که آن مسیر را طی کرده‌اند، این مسیر می‌تواند مادی یا معنوی باشد. امروزه در غرب با توجه به اینکه مسیر تکامل افراد را عوض کرده‌اند، جوانان گرایش به کمالات مادی و دنیوی دارند و در نتیجه الگوپذیری آنان نیز بالطبع از افرادی است که در مسائل مادی و دنیوی مراتبی را طی کرده‌اند. اگرچه این نوع کمال‌جویی مطلوب نیست، ولی باید توجه داشت که اگر این الگوپذیری در جوانان به سمت کمال مطلوب و معنوی گرایش پیدا نکند به سمت مسائل دنیوی متمایل می‌شود» (آیت‌الله خامنه‌ای، برای حقیقت، ص ۳۵). این واقعیت سبب می‌شود که الگوی اکراه و رغبت انسان تغییر کند و از رغبت به دنیا و اکراه به آخرت، به رغبت به آخرت و اکراه به دنیا متمایل شود و این مهم، جز از راه شناخت و یقین به دست نمی‌آید.

بنابراین، یک انسان کمال طلب برای شناخت دنیا و آخرت، معیار نامتناهی بودن را در نظر می‌گیرد نه لذتی زودگذر و فناپذیر! این مسئله به قدری حائز اهمیت است که می‌توان گفت «بیشترین موضوعی که در روایات مورد توجه قرار گرفته، اشاره به فانی بودن دنیا و نامتناهی بودن آخرت است.» (عبدی، پسندیده، غروی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵) و در اصل، اگر انسان با تشخیص قوه عقل برای دل‌بستگی، آنچه همیشگی است را انتخاب کند، هرگز دچار دلهره و بحران نخواهد شد. پس «از مؤمنین و مسلمین و موحدین خواسته‌اند که با تکیه بر تفکر و تدبر و تعقل پیش بروند. واقعاً هم عقل و تفکر می‌تواند انسان را پیش ببرد. البته در مراحل مختلف، عقل به نور وحی و نور معرفت و آموزش‌های اولیای خدا، تجهیز و تغذیه می‌شود؛ لیکن بالاخره آنچه پیش می‌رود، عقل است. بدون عقل نمی‌شود هیچ جا رفت» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۱۲، ص ۹).

گفتنی است، در مسیر شناخت و کسب معرفت، وقتی انسان کشف می‌کند محدودی است که نامحدود را بیان می‌کند و در واقع یک نامحدود کوچک شده است، آنگاه در وجود او محبت نسبت به خالق هستی ایجاد می‌شود؛ انسان هرچه به مقام روحانی خودش پی ببرد، عشق، رهایی، زیبایی و گستردگی را بیشتر احساس می‌کند.

جریان محبت از درون هر پدیده می‌جهد و پیرامون او را می‌سازد؛ این جریان، جریانی رشددهنده است و برای انسان غیرممکن است که در وجودش نسبت به چیزی محبت پیدا کند؛ مگر اینکه نسبت به آن معرفت کسب کند. «محبت به انواع مختلفی تقسیم می‌شود؛ اکثریت اقسام محبت، ناخودآگاه، فطری و طبیعی است و به اختیار آدمی نیست. احتیاج به کسب و تحصیل ندارد و اگر کسی در این موارد در وجودش احساس محبت نمی‌کند، فطرتش معیوب و جبلت او فاسد است!» (نراقی، ۱۳۸۵، ص ۶۳۸-۶۴۱).

هر کس خدای متعال را بشناسد، همه موجودات را به او نسبت می‌دهد و اگر بتواند رابطه خاص بین خدا و مخلوقات را تشخیص دهد، در وجود خود نسبت به همه موجودات محبت احساس می‌کند و به جهت محبت خاصی که در وجودش نسبت به خالق هستی دارد، در آفرینش محبت در هستی شرکت می‌کند و علامت محبت دوام نشاط است. عملی که با محبت باشد، سستی به آن راه ندارد؛ بی‌رغبتی سستی می‌آورد. محب خدا از طاعت خسته نمی‌شود؛ تلاش برای کسب رضایت معشوق برایش سنگین نیست؛ از خدمت با قلبش لذت می‌برد؛ اگرچه برای بدنش مشقت داشته باشد، آن را می‌پذیرد؛ چون قلبش از خدمت لذت می‌برد. اگر کسی محبوبش برایش دوست‌داشتنی‌تر باشد، کسالت در خدمت را ترک می‌کند و خودبه‌خود سستی از وجودش می‌رود و خودش را برای محبوبش خرج می‌کند. «طبق حدیثی از امام صادق ۷ معرفت وقتی کامل می‌شود که انسان محبت پیدا می‌کند. اینجاست که معلوم می‌شود سیر انحراف بیشتر مردم دنیا از التزام به دین و عدم اهتمام به عمل، نداشتن محبت است! محبت و علاقه ایجاد رغبت می‌کند» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۹۰) و «دلی که گنجینه محبت الهی باشد، خیلی بارزش و ذی‌قیمت است. دلی که جای محبت خداست، به گناه کمتر میل می‌کند یا میل نمی‌کند؛ به کار خیر متمایل می‌شود. این محبت را باید ایجاد کرد. ایجاد این محبت، با ذکر، با توجه، با اخلاص، با تضرع حاصل می‌شود» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۳۳، ص ۳۹).

هنگامی که عشق و محبت به خالق هستی در قلب انسان حاصل شد، او نسبت به مالک حقیقی خود در وجودش احساس شرم و حیا می‌کند، زیرا با قدرت عقل و تفکر

متوجه می‌شود که او برای امانت‌داری انتخاب شده است و باید مالی را به مالک حقیقی‌اش برگرداند؛ پس می‌توان گفت حیا و ایمان به یکدیگر وابسته هستند. طبق آیات قرآن حیا یکی از صفات نورانی نفس است که می‌توان با تلاش و پشتکار آن را کامل‌تر کرد. درنهایت زمینه حیا با نیروی خوف و حزن، از شناخت پروردگار در انسان ایجاد می‌شود که باعث اکراه از اعمال ناپسند و زمینه جلوه‌گر شدن اسماء الهی در قلب انسان می‌شود و به‌مرور شدت می‌گیرد؛ «تا جایی که نور خشیت، خوف و اضطراب در مقابل جلال و جبروت حق، در دل او برقرار می‌شود و او را به خود مشغول و از دیگران منقطع می‌کند. این درجه از حیا که بالاترین آن است از روی محبت و علاقه قلبی در انسان شکل می‌گیرد» (دستغیب شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۴۲۹) «بنابراین رأس صفات و مکارم اخلاق را فرمودند حیا [است]: و رأسهنّ الحیاء». (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۴۰، ص ۵۳) در نتیجه انسانی که حیا دارد، همه اعمال و کردار او خیر است.

فرضیه‌ها

(۱) این انسان است که هر لحظه با انتخاب گزینه‌های پیش روی خود سیر پیشرفت به سمت تعالی یا غوطه‌ور شدن در امور دنیوی را برای خود رقم می‌زند. انسان در مسیر رشد و تعالی همواره با چالش‌هایی مواجه می‌شود که قدرت مبارزه با آن‌ها را نوع بودن او و انتخاب‌هایش در گذشته مشخص می‌کند و بر اساس میزان پیشرفتش در برابر خود و اجتماع احساس مسئولیت می‌کند.

(۲) یک جوان مؤمن و مهذب در داخل خانواده، مثل یک چراغ محیط خانواده را روشن می‌کند و برادرها، خواهرها از او فرامی‌گیرند؛ در داخل محله، در داخل محیط زندگی، در داخل محیط کار (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۲۹، ص ۵).

(۳) در همه ابعاد فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، روش‌ها و راهکارهای عملی، برای محقق کردن سبک زندگی اسلامی ارائه شده است. این تحقیق درصدد است با بررسی مفهوم رغبت و اکراه، با تکیه بر احادیث و آیات قرآن

در این زمینه، راه‌هایی کاربردی برای برطرف کردن شبهات دینی در ذهن انسان و افزایش رغبت او ارائه دهد.

مفاهیم و کلیات

اکراه

«کره» یا «گره» مصدر از ریشه ک.ر.ه به معنای ناپسند دانستن و ابا داشتن، قبح، زشتی و مشقت است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ ق، ج ۶، ص ۱۰۶). اکراه، در لغت به معنای وادار کردن قهری به امری است؛ در مفهوم به معنای وادار کردن دیگری به انجام یا ترک کاری است (احمد بن فارس، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۷۲). در اکراه، اراده شخص سلب نشده و او آزادی و اختیار را دارد؛ شخص اکراه‌شده فاقد رضایت است. اجبار در لغت به معنای قهراً و به‌زور است؛ در اجبار اراده شخص سلب می‌شود و او آزادی و اختیار ندارد؛ شخص مجبور شده، فاقد قصد و اراده است. (سجادی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲).

گفتنی است قرآن کریم، اصطلاح «طوع» را در مقابل «اکراه» قرار می‌دهد و آیت‌الله خامنه‌ای در مواضعی، اصطلاح طوع را به معنای رغبت و شوق به کار برده‌اند. طبق تحقیقات انجام‌شده در روایات و آیات قرآن، این حقیقت دریافت می‌شود که «در دین اکراهی نیست، اکراه از وجود انسان نشئت گرفته است».

رغبت

رغبت در لغت به معنای میل و اراده است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۹۰)؛ و رغبت داشتن به چیزی، یعنی حرص داشتن و طمع کردن در آن و نیز به معنی اراده بر چیزی است؛ میلی خودبه‌خودی که انسان را به غایتی معین یا به یک غایت خیالی فرامی‌خواند. در زیر هر رغبتی حرکتی است، همان‌طور که در زیر هر اراده‌ای رغبتی است. رغبت‌ها بر کشش‌ها تکیه دارند. فرق رغبت و کشش این است که رغبت شدیدتر از کشش و از آن پیچیده‌تر است. رغبت به یک معنی مترادف شوق است، اما خفیف‌تر از آن، زیرا رغبت میل به چیزی و شوق میل شدید به چیزی است. پس شوق شدیدتر از رغبت و خفیف‌تر از اشتیاق است؛ زیرا شوق با دیدن معشوق

تسکین می‌یابد، اما اشتیاق با دیدن زایل نمی‌شود. رغبت در مقابل اراده است؛ زیرا اراده نیازمند اولویت‌بندی، تفکر و برنامه‌ریزی است، ولی هیچ‌یک از این شرایط در رغبت وجود ندارد. پس رغبت حد وسط بین کشش و اراده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۱).

در این پژوهش پس از بررسی مطالب موجود درباره مفهوم رغبت و اکراه در وجود انسان، این نتیجه حاصل شد که بهترین تعریف برای مفهوم رغبت عبارت است از «بزرگ‌ترین محرک الهی برای فاعلیت انسان». هر عملی از انسان سر بزند، از رغبت‌های او به وجود می‌آید؛ به طوری که می‌توان گفت انسان به رغبت‌ها زنده است.

یافته‌های تحقیق

رغبت و اکراه از منظر اسلام

بحث اکراه و رغبت در دین مبین اسلام جنبه‌های مختلفی دارد: از طرفی از منظر خداوند آن را بررسی کرده‌اند که وقتی خدای متعال می‌فرماید «اکراه» منظور چیست و جنبه دیگر از ساحت بنده و انسان است. یکی از معانی رغبت و اکراه مربوط به ارشاد‌کنندگان است و اینکه باید حواسشان باشد، با میل و رغبت هدایت کنند نه با زور و تهدید. در این تحقیق تمرکز بر روی مفهوم رغبت و اکراه از جانب انسان است و با بررسی و ریشه‌یابی هریک از موارد ذکر شده در وجود انسان، با توجه به منابع غنی اسلام در این خصوص، درصدد طراحی الگویی کاربردی هستیم که رغبت انسان را به انجام احکام الهی بیفزاید.

رغبت و اکراه از منظر خدای متعال

در صدر آیه ۲۵۶ سوره بقره، عبارت شریف «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» قرار دارد که وجود هر نوع اکراهی در قلمرو دین را رد کرده است. این آیه، از دیرباز محل مناقشه اهل تفسیر بوده است. «عموم مفسران شیعه بر این عقیده‌اند که این آیه ناظر به نفی اجبار در پذیرش اصول و عقاید دین است، ولی از فروع و احکام و قوانین دین منصرف است» (کریم‌نیا و همکاران، ۱۴۰۰، ص. ۱). این آیه بر این نکته تأکید دارد که پذیرش دین با شمشیر و خونریزی اتفاق نمی‌افتد؛ در اسلام اکراه و زور روا نیست و کلام

آنان که اسلام را دین شمشیر معرفی کرده‌اند بی‌اساس است. اصلاً دین را نمی‌توان تحمیل کرد، اما باید موانع ایمان را از سر راه برداشت. اگر قدرت‌هایی هستند که نمی‌گذارند کلام خداوند به ملت‌ها برسد، در آنجا نباید درگیر شد؛ باید حرف زد تا پیام خدا به آن‌ها برسد. «اگر صاحبان قدرت، از سران قریش گرفته تا استکبار جهانی امروز، مانع حرف زدن شدند یا درگیر شدند، آن وقت وظیفه این است که جواب شمشیر با شمشیر داده شود و جواب اسلحه با اسلحه، و گرنه با اسلحه نباید به جنگ ایمان رفت» (رحیم‌پور ازغدی، ۱۳۹۷، ص ۱۹).

یکی از مصداق‌های «طاغوت» همان «نفس اماره» انسان است که از پیشوایان ضلالتی که در جهان خارج وجود دارند، تبعیت می‌کند و انسان را از ولایت امیرالمؤمنین (ع) دور می‌کند. روایتی از امام صادق (ع) نقل است، مبنی بر اینکه از حضرت سؤال شد: «مراد از عرش و کرسی چیست؟» حضرت فرمودند: «یکی از معانی آن علم است!» در ادامه این روایت که مربوط به آیت‌الکرسی است، مفسر توضیح می‌دهد، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» دین شامل قسمت‌های زیادی است؛ مانند جزا، اسلام، عبادت، طاعت، غلبه، سلطان، ملک، حکم، سیره؛ پس دین اسمی است، برای جمیع آن مجموعه‌ای که خدا با آن عبادت می‌شود، اما در اینجا منظور همان اسلام حقیقی است که راهی به سوی ایمان و همان صراط مستقیم است؛ یا بهتر است بگوییم مراد ایمان حقیقی و همان بیعت خاص و لویه است که از آن به ولایت تعبیر می‌شود یا منظور سلوک به سوی آخرت، با ایمان است. به همین دلیل خدا اکراه را از آن نفی کرده است، چراکه اگر منظور اسلام ظاهری بود که آن با شمشیر هم به دست می‌آمد! مثل فتح مکه که در آن کافران شکست خوردند و مجبور شدند بگویند لا اله الا الله و با اکراه یک اسلام ظاهری آوردند. اکراه در اسلام و ایمان حقیقی و سلوک به سوی آخرت امکان‌پذیر نیست، چون امری معنوی است و امور معنوی با پذیرش قلبی اتفاق می‌افتد و تصور اکراه جسمانی در آن راه ندارد. «اکراه مخصوص جسم است و اصلاً دین چیزی به جز ولایت و قبول دعوت باطنی نیست؛ غیر از این، دین یک مقدمه و سببی است؛ بنابراین «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» به «لا اکراه فی الولاية» تعبیر شده است. وقتی حجت تمام می‌شود و کسی ولایت را می‌پذیرد، رشد و آگاهی بعد از آن با ولایت تفکیک می‌شود. با اسلام ظاهری تفکیک اتفاق

نمی‌افتد، وقتی ولایت عرضه شد آن وقت می‌شود تفکیک کرد؛ عده‌ای هدایت و عده‌ای کافر می‌شوند» (سلطان‌علیشاه، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۲۲۳).
 به این ترتیب، اکراه در رد و قبول ولایت که امری باطنی است، معنا پیدا می‌کند و در بحث اسلام ظاهری اصلاً معنایی ندارد؛ چون امری ظاهری است. زمانی که در قلب کسی هیچ شک و شبهه‌ای از ولایت نباشد، یعنی اکراهی وجود ندارد؛ یعنی پذیرش با همه قلب!

رغبت و اکراه از جانب آمر به معروف و ناهی از منکر

«سیاست عمومی دعوت اسلامی، دعوت به فکر و عاطفه و به عبارتی، دعوت به اعتقاد با همه مفاهیم و عواطف همراه آن است و مانند مکاتب فلسفی صرف، دعوت فکری محض نیست که فقط به دنبال تحوّل عقیده مطابق با آن دعوت فکری باشد و در همین حد متوقف بماند. دعوت اسلامی از روش خاصی در ترکیب اندیشه و عاطفه و هدایتی که خداوند مکلفین را مأمور گردانیده، به خدا ایمان بیاورند و اوامر پیامبران را بپذیرند و مطیع و تسلیم باشند و از شکوفا کردن احساسات و عواطف بر اساس اندیشه، برخوردار است. دلیل این پیوند بین مفاهیم و عواطف در اسلام این است که اسلام، مفاهیم و افکار را جدای از عمل و پیاده شدن نمی‌خواهد. اسلام، مفاهیم و افکار را به عنوان نیروهای محرکه برای ساختن زندگی کامل در چارچوب آن مفاهیم و در حدود آن می‌خواهد و بدیهی است که افکار و مفاهیم چنین کارکردی نخواستند داشت، مگر در صورتی که شکلی عاطفی بگیرند» (شهید صدر، ۱۳۹۴، ص ۴۴۴).

این گونه از هدایت یافتن به عمل مکلفین انجام می‌گیرد و به فعل اختیاری انسان پیوند دارد و چون عمل اختیاری است، پاداش نیک نصیب آن می‌شود و شایسته مدح و تمجید است. اگرچه هدایت یافتن به این معنی نیز با هدایت خداوند است، ولی با توجه به اطاعت نمودن آن‌هاست که فرمود: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا» (اسراء/ ۱۹) رغبت و اکراه در کسانی که ارشاد می‌کنند، باید با میل و رغبت باشد نه با زور و تهدید؛ باید صبر کنند، خودشان با رغبت بیایند، نه اینکه با آن‌ها بحث نمایند و مجبورشان کنند. «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ، وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ» (نازعات/ ۱۹-۲۰)

پس به او بگو: آیا می‌خواهی که (از پلیدی‌ها) پاک شوی؟ و تو را به‌سوی پروردگارت هدایت کنم تا بررسی (و سرکشی نکنی).

انبیای الهی سه منزلت دارند: نخست مرتبه بشری که همین مرتبه باعث می‌شود، مردم ولایت را قبول نکنند و بگویند آن‌ها هم مثل ما هستند؛ چرا باید از آن‌ها تبعیت کنیم! دوم، مرتبه رسالت است که نظام زندگی مردم و سنت‌ها و حدود الهی و عبادات غالب جسمانی و هر آنچه را از احکام شرع هست، برای مردم بیان می‌کنند. این همان بحث اسلام ظاهری است، یعنی دعوت عام ظاهری؛ بیعتی هم که مردم می‌کنند بیعت عام نبوی است که با آن اسم مسلمان بر آن‌ها لحاظ می‌شود. سوم، مقام ولایت است که با آن افراد مستعد را از طریق قلب و سیر الی الله به‌سوی آخرت می‌برند، با مهر و بدون قهر و اجبار و اکراه!

اینجا است که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» معنا پیدا می‌کند؛ یعنی این دعوت که دعوت قلبی و سیر الی الله است با لطف است نه با اکراه و این روشی است پنهانی و درونی و تصور اجبار در آن امکان‌پذیر نیست. به این بیعت، بیعت خاص باطنی و ولوی می‌گویند که ایمان اینجا معنا پیدا می‌کند. پیامبر (ص) هم عده‌ای را به‌صورت درونی و باطنی هدایت می‌کردند، بعد از آن حضرات ائمه معصومین: رسالت نداشتند؛ اما ولایت داشتند و بعد از ائمه هم اولیای غیر معصوم مقام ولایت را می‌توانند داشته باشند که به‌وسیله آن با رغبت و نه با اکراه مردم را به سمت خدا سلوک بدهند؛ بنابراین سلوک الی الله که یک سلوک باطنی است، تنها با رغبت امکان‌پذیر است. (سلطان‌علیشاه، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۳۹)

بنابراین «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» دارد یادآور می‌شود که دین اجباری اصلاً دین نیست! معنای دیگر آن یک دستورالعمل برای آمرین به معروف و ناهیان از منکر است که در مقام ارشاد باید با مدارا با مردم جاهل و بی‌خرد برخورد کنند نه با زور و اکراه! چنان‌که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ - وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل / ۱۲۵) یعنی «در مقام هدایت خلق، آن‌ها را با میل و رغبت هدایت کن نه با زور.» این آیه شریفه، «سه روش را برای ارشاد خلق و راهنمایی به‌سوی حق تعالی به حضرت رسول (ص) می‌فرماید: نخست راه حکمت

است که رسول (ص) را موظف می‌کند مردم را از راه برهان و دلیل عقلی به راه معرفت و شناسایی مبدأ ارشاد نماید تا خودشان با عقلی که خداوند به آن‌ها عنایت کرده به حقایق پی ببرند و برایشان هیچ شکی باقی نماند. دومین روش ارشاد، موعظهٔ حسنه است و این نسبت به کسانی است که طریق دلیل و برهان را نمی‌دانند و رسول ۶ باید آن‌ها را از طریق اندرز نیکو، به‌سوی حقیقت راهنمایی کند. اینکه موعظه را به حسنه مقید نموده، به این دلیل است که باید هرکس را به‌قدر گنجایش فهم و استعداد و روحیات و روان او به حقیقت راهنمایی کند. فهم و استعداد همه در پذیرش حق یکسان نیست و ممکن است یک موعظه بر کسی تأثیر کند و بر دیگری بی‌اثر باشد؛ به همین دلیل واعظ باید با مدارا صحبت کند و هرکسی را به طریقی موعظه کند. سومین روش ارشاد راجع به کسانی است که نه راه برهان می‌دانند و نه موعظهٔ حسنه بر آن‌ها اثر می‌گذارد؛ این‌گونه ارشاد وظیفهٔ رسالت پیامبر ۶ بوده تا حجت بر خلق تمام شود و هرکس نصیب خود را از طریق هدایت یافتن ببرد و خدای متعال عالم‌تر است به هدایت یافتگان و آن‌هایی که از طریق حق گمراه شده‌اند» (بانو امین، ۱۳۶۱، ج ۷، ص ۲۶۱).

رغبت و اکراه از جانب انسان

ایمان نتیجهٔ امن و امان است؛ کسی که قلبش مطمئن به ایمان شود، در قلبش راجع به اعتقاد، خلاف و افعال نامطلوب شکی باقی نمی‌ماند و خللی در ایمان و عقایدش ایجاد نمی‌شود. چنین کسی را مؤمن می‌نامند و اظهار به زبان و عمل به اصول نشانهٔ ایمان قلبی یا ورود به درجهٔ کامل ایمان است؛ زیرا که محل ایمان قلب انسان است: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (بقره/ ۲۵). در احادیث داریم که «ایمان به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان» (نهج‌البلاغه، ح ۲۱۸) و به اعتبار همین حدیث، می‌توان گفت عمل صالح جزء ایمان است؛ ممکن است بگوییم اظهار زبانی نشانه‌ای از ایمان است، یعنی بدون اظهار به زبان آثار ایمان بر مؤمن آشکار نمی‌شود؛ پس اظهار به زبان لازمهٔ ایمان ظاهری است نه لازمهٔ اصل ایمان و عمل به اصول جزء کمال ایمان است و ایمان کامل، ایمانی است که با اعمال صالح همراه باشد؛ یعنی باید خدا را با عمل صالح خشنود کرد. در قرآن، بعد از ایمان، عمل صالح است؛ اگرچه طبق بعضی از روایات، ایمان هم عمل است؛ «الایمان هو العمل»

(علامه حلی، ۱۴۰۹ ق، ص ۳۲۰). «عمل، جوانحی و قلبی است؛ اراده‌ای است که انسان بر قلب و روح خود حاکم می‌کند. اراده کردن، گاهی و شاید هم همیشه مشکل‌تر و سنگین‌تر از عمل کردن به جوارح و به جسم است؛ گاهی مشکل قضیه ما آنجاست. باید عمل باشد؛ در خط صلاح هم باشد» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۱۳، ص ۷۳)؛ در نتیجه انسان صالح بدون عمل نداریم.

هرچه انسانی ایمان قوی‌تر داشته باشد، عمل نیک بیشتری از او ساطع می‌شود، بنابراین کسی که هیچ عمل صالحی ندارد، یا اصلاً ایمان و عقیده به مقدسات اسلامی ندارد؛ یا ایمان ضعیفی دارد که در معرض فنا و زوال است.

بنابراین، تفکر بدون ترغیب نیروی عمل، نتیجه مطبوعی ندارد و عمل بدون تفکر، مثل نقشی است که به آب زده شود و ثباتی ندارد و به همین دلیل معصومین (علیهم‌السلام) فرموده‌اند: «علم بلا عمل کالشجره بلا ثمر» (ری شهری و شیخی، ج ۱۰، ص ۳۹۵)، علم بدون عمل را به درختی بی میوه تشبیه کرده‌اند. عمل بدون علم مثل بنای بی‌ستونی است که اصلاً تحقق‌پذیر نیست. رسول (ص) فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ؛ خداوند به صورت‌ها و کردارهای شما نگاه نمی‌کند، بلکه به دل‌های شما می‌نگرد!» (ابن‌عجیبه، قرشی رسلان، ۱۴۱۹ ق. ج ۲، ص ۶۰۹).

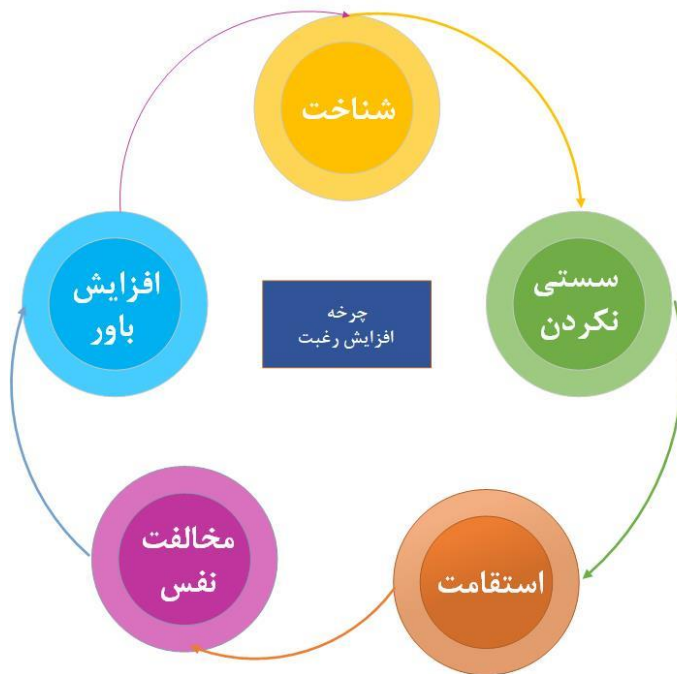
به این ترتیب، تظاهر به اعمال دینی، بدون باور قلبی پذیرفته نمی‌شود و فاقد ارزش و بی‌ثمر است. جزئیات سلوک و میزان سیری که هر سالکی تحت ولایت مرشدی انجام می‌دهد، بستگی به رغبت او برخلاف اکراهش دارد؛ یعنی هر سالک به اندازه رغبتش هدایت می‌شود. هرجایی و در هر قسمتی که اکراه داشته باشد، در آنجا متوقف می‌شود و دیگر رشد نمی‌کند. رشد او با رغبت و جذب است. تصرف نفوس در حیطة باطنی با جذب است نه با اکراه؛ کسی را به زور به سمت خدا نمی‌برند. یکی از چالش‌های سلوک این است که انسانی سال‌ها به مجموعه‌ای می‌رود که تحت ارشاد ولی خدا سلوک کند، اما خیلی رشد نمی‌کند! یکی از دلایل آن همین بحث رغبت و اکراه است؛ رشد نمی‌کند چون اقبال قلبی ندارد!

یکی از معانی آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» این است که عمل صالح هم اگر بدون اختیار باشد، هیچ فضیلتی ندارد؛ می‌شود با اکراه و اجبار کاری را انجام داد؛ اما این

حقیقت دین نیست، اولیای الهی مسئول تفوق یافتن ظاهر دین بودند تا عدل خداوند در جهان نمایان شود؛ همچنین متعهد به ارائه طریق باطن به مردم بودند تا آن‌ها به اراده و میل خودشان آن را انتخاب کنند؛ بنابراین مردم باید آن بخش هدایت به باطن را با رغبت بیابند؛ با اکراه شدنی نیست! پس حضور قلب امری است که با رغبت به دست می‌آید (خمینی، ۱۳۹۴). ایمان، یعنی معرفتی که همراه شوق و محبت باشد؛ طبیعت دین و جذب به دین با اکراه و اجبار منافات دارد؛ محبت انسان را به سوی معرفت به محبوب می‌رساند. به استناد آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۲۱۶)، «بر شما واجب شد که با نفس و شیطان مقابله کنید، ولی این امر برای شما مکروه است و خیلی خوششان نمی‌آید، چون موضوع تلخ و سختی است؛ شما در حجاب و هوای نفس هستید و لذات مادی و جسمانی را می‌طلبید و به همین دلیل مبارزه با شیطان برایتان مکروه است. آنچه شما از آن کراهت دارید، ولی برای شما خیر است، همان مبارزه با نفس است! خیر آن لذت عظیم روحانی و خیر باقی و لذت سرمدی است که شما آن را درک نمی‌کنید، ولی وقتی به آن برسید متوجه می‌شوید؛ خدا می‌داند خیر و شر، هر امری چیست! شما در این دنیای زودگذر در حجاب هستید» (علامه طباطبائی، ۱۳۸۳)

عوامل افزایش رغبت در انسان

در این پژوهش، پس از مرور عوامل گوناگون، چند عامل اصلی که در تغییر گرایش انسان بسیار تأثیرگذار بود انتخاب و مشخص شد که اگر انسان در مسیر سلوک طبق این چرخه عمل کند، یعنی معرفت‌جو باشد، سستی نکند و در راه مخالفت با نفس استقامت ورزد، به تدریج باور او افزایش و در نتیجه، رغبتش به خدای متعال و آخرت ارتقا می‌یابد (شکل ۲).



شکل ۲: چرخه افزایش رغبت

معرفت (شناخت)

یقین همان علم است. «پایه‌های یقین را نباید متزلزل کرد و شک را مثل موربانه نباید انداخت به پایه یقین؛ یقین را باید استوار نگه داشت. اگر به‌طور طبیعی سؤالی به ذهن انسان آمد، باید برود آن سؤال را دنبال بکند تا اینکه شک و تردید را برطرف بکند، اما خودش وسوسه نباید بکند. یقین را در خودش یا در دیگران نباید زایل کند، یقینیات را دچار تردید نکند و تبدیل به مشکوکات نکند» (خامنه‌ای، ۱۳۹۸، ص ۱۶۳). علم و یقین مهم‌ترین عامل تغییر رغبت است؛ میل و رغبت، تابع ایدئولوژی مورد گزینش انسان است. اگر بینش انسان تغییر کند، امیال انسان نیز تغییر خواهد کرد. درواقع، چگونگی ایجاد میل و انگیزه در وجود انسان، به چگونگی سیستم فکر و نوع بینش او بستگی دارد.

بنابراین، برای تغییر رغبت باید بینش انسان را تغییر داد. از این‌رو، در روایات به مسئله علم و یقین و رابطه آن با زهد توجه بسیاری شده است. بر اساس روایات،

زهد، ثمره یقین (غررالحکم، ح ۴۶۰۱) و یقین، ریشه زهد است (غررالحکم، ح ۳۰۹۹)، پس «زهد، معیاری برای تشخیص یقین است» (پسندیده، ۱۳۸۸). امام صادق (ع) فرموده‌اند: «خداوند متعال به موسی (ع) فرمود: "ای موسی! دنیا خانه کيفری است که آدم را به خاطر اشتباهش در آن عقوبت نمودم؛ و دنیا را ملعون قرار دادم؛ هرچه در آن است ملعون است، مگر آنچه برای من باشد." سپس فرمود: "یا موسی! إِنَّ عِبَادِي الصَّالِحِينَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ وَ سَائِرَ الْخَلْقِ رَغِبُوا فِيهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ"، (ای موسی! بندگان صالحم به اندازه شناختی که از من داشتند در آن زاهد شدند؛ بقیه آنان به خاطر جهلشان نسبت به من، میل به دنیا پیدا کردند و کسی از بندگانم نیست که آن را بزرگ شمارد و چشمش در آن روشن شود؛ و هیچ کس آن را پست نشمرد، جز آنکه بدان بهره‌مند شود). سپس امام صادق ۳ فرمود: "اگر توانایی دارید که شناخته نشوید این کار را بکنید و باکی نداشته باشید که نزد مردم سرزنش شوید؛ حال آنکه نزد خدا ستایش می‌شوید." (ری شهری و شیخی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۷۰).

امیرمؤمنان (ع) نیز فرموده‌اند: «در دنیا خیری نیست مگر برای دو نفر: مردی که هر روز به نیکی‌هایش می‌افزاید و مردی که گناهش را به توبه جبران می‌کند؛ ولی از کجا معلوم توبه‌اش پذیرفته شود؟ به خدا قسم اگر آن قدر سجده کند که گردنش قطع شود، خداوند توبه‌اش را نپذیرد، مگر به واسطه ولایت ما اهل بیت!» بدان فرد دیگری که خیر دنیا را دارد، کسی است که حق ما را بشناسد و در ما امید پاداش داشته باشد و به زندگی‌اش و لباسش و سرپوشش راضی باشد؛ و آنان در این امر ترسان و وحشت‌زده‌اند. پس به این نتیجه رسیدیم که معرفت عامل اصلی تغییر رغبت است و اینکه میل و رغبت در وجود انسان تابع چگونگی ایدئولوژی شناخت در وجود انسان است. همان‌طور که می‌فرمایند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (قرائتی، بی تا، ج ۵، ص ۳۸).

وقتی انسان خود و سیستم وجودی خویش را مورد بررسی قرار می‌دهد، از این طریق به تدریج خدای خودش را می‌شناسد و اهل حمد خداوند می‌شود و زیر سایه این شاکر بودن، رغبت او به پروردگارش سیر صعودی می‌گیرد و هرچه بیشتر شاکر می‌شود و کسب معرفت می‌کند، بیشتر به خدای متعال رغبت پیدا می‌کند؛ در نتیجه

متوجه می‌شود، نیاز به الگویی دارد که از طریق آن بتواند جهت رغبتش را تصحیح و تقویت کند، زیرا درک می‌کند که رغبت از وجودش غیرقابل حذف است و بر اساس شناخت شکل گرفته در وجودش، گرایش و میل متفاوتی را در وجود خویش احساس می‌کند. وقتی شناخت و وجه او سراسر به سمت عالم ماده است، او نیز به عالم ماده متمایل است و هرچه رو به سوی عالم روحانی می‌کند تمایلش به آن بیشتر می‌شود.

سستی نکردن

مراقبت از سستی عقیدتی یا شهوانی، راه جلوگیری از انحراف است؛ «اگر از خود مراقبت نکنیم، منحرف نمی‌شویم؛ اگر از خود مراقبت نکنیم، انحراف یا از ناحیه سستی و ضعف در پایه‌ها و مبانی عقیدتی به انسان رو می‌آورد، یا از ناحیه شهوات به انسان رو می‌آورد. حتی کسانی که پایه‌ها و مبانی اعتقادی‌شان محکم هم هست، شهوات نفسانی غلبه پیدا می‌کند بر آن نگاه و بینش عقلی درست و عمیق نسبت به خط و راه و هدف و انسان را منحرف می‌کند» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۲۷، ص ۴۴).

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۱۳۹)

سستی نکنید و غمگین نشوید؛ که اگر مؤمن باشید شما برترید. در این آیه شریفه خدای متعال به مؤمنان یادآور می‌شود که شما از جهت ایمان بر تمام عالمیان برتری دارید، اگر مؤمن باشید! آیه دلالت روشن دارد که مؤمنان از جهت ایمان بر تمام افراد بشر برتری دارند، به شرط اینکه واقعاً به به حکم خدا و رسول (ص) عمل کنند و اگر عمل نکنند برتری ندارند؛ مانند مؤمنان در این زمان که به اسم و زبان ادعای ایمان و اسلام دارند؛ ولی پای عمل که می‌رسد به وظایف ایمانی خود عمل نمی‌کنند. به همین دلیل به‌ظاهر، کفار که خود را متمدن می‌نامند، بر مسلمانان از جهت عناوین دنیوی پیش افتاده‌اند.

امام حسین (ع) برای اصحاب سخنرانی کردند و فرمودند: «مردم بنده دنیا هستند و دین مثل آبی است که در دهانشان می‌گرداند. آب دهانشان است؛ "لعق" است! تا وقتی که این آب، شیرین و لذت‌بخش است، آن را در دهانشان می‌گردانند، اما به محض اینکه با بلا محک می‌خورند و آزموده و به بلا مبتلا می‌شوند؛ به محض اینکه می‌بینند دین‌داری مقارن با تحمل بلا یا و سختی‌هاست؛ دین‌دارها بسیار اندک

می‌شوند» (ابن شعبه الحرانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۴۵). شایسته است انسان طالب لقاءالله سستی نکند و در پی رسیدن به حقیقت وجود ائمه معصومین و اهداف والای آن بزرگواران باشد و اگر هر فرد مؤمن سستی نکردن و مراقبت از خود را در رأس امور قرار دهد، به تبع آن جامعه مؤمنین از هرگونه انحرافی مصون خواهند ماند.

استقامت و پایداری

انسان معرفت‌جو در راه رسیدن به معرفت حقیقی باید در این راه استوار و ثابت‌قدم باشد. ایستادگی و عزم در این راه بسیار حائز اهمیت است و اینکه انسان امید خود را از دست ندهد و اگر سختی و بلایی به او رسید و راه سخت شد همچنان استوار بماند. «ما مأموریم به استقامت و در رأس، رسول اکرم ۶ است که درباره آیه‌ای از سوره هود، از ایشان وارد شده است: «شِيبَتِنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ» «سوره هود من را پیر کرد، برای این آیه». برای اینکه همه مأمورین را، همه ملت‌های اسلامی را، همه افراد مسلم را امر فرموده است، در مأموریتی که دارید استقامت کنید؛ پابرجا باشید؛ متزلزل نشوید! چه‌بسا افرادی که ابتدائاً در امری وارد می‌شوند، لکن بعضی مشکلات وقتی پیش آمد نمی‌توانند خوددار باشند، نمی‌توانند استقامت کنند. تعلیمی که خدای تبارک و تعالی به مسلمین داده است این است که باید در مأموریت‌های خودتان استقامت داشته باشید، پایداری داشته باشید.» (خمینی، ۱۳۹۷، ص ۳۱۴)؛ پس طبق قوانین دین اسلام انسان باید شبانه‌روز مکرراً از خداوند مسئلت نماید که او را به راه راست هدایت کند و در طریق بندگی ثابت‌قدم نماید؛ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (فاتحه/۶)، انسان باید مداوم از خداوند طلب کند که او را بر دین و صراط مستقیم ثابت دارد و از انحراف و لغزش نگاه دارد و در هیچ حالی او را به خود وانگذارد؛ که اگر آنی نظر لطفش را از او بازدارد، طعمه شیطان و گرفتار گرایز شهوانی خود می‌شود؛ به همین دلیل انسان باید همیشه ثبات و استقامت را از خدا بطلبد و عرض کند: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران/ ۸) رسول اکرم (ص) می‌فرماید: قلب اولاد آدم بین دو انگشت پروردگار رحمان است، اگر بخواید آن را پایدار می‌دارد و اگر بخواید او را وامی‌گذارد (بانو امین، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۴۶).

در قرآن کریم به استقامت و ایستادگی و عزم، بسیار اشاره شده است؛ امر به حفظ نماز و ایستادگی و عزم بر آن «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» (مائده/ ۶)، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (بقره/ ۳) و همچنین «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء/ ۱۳۵) که می‌فرماید، هر انسانی در ایام زندگانی خود قیام کند و در مقام توحید و عبودیت و ایمان و تقوا با استقامت و متانت، در مقام بندگی استوار شود؛ یعنی نفس و شیطان بر او غالب نشوند، این جاده پرخطر را پیموده و سرانجام به جوار قرب رب‌العالمین و به مقام علیین می‌رسید.

مخالفت نفس

انسان باید پیش از هر عملی ابتدا در مقام تربیت نفس خود برآید؛ همان‌طور که در سخنان بزرگان روش‌های تربیتی بسیاری برای این عمل توصیه شده است که سبب مصون ماندن از غفلت و شرط باقی ماندن در راه سلوک و شکل گرفتن شاکله وجودی انسان است و نفس را از هرگونه زشتی و رذیلت‌های اخلاقی تطهیر می‌کند، مولای متقیان می‌فرماید: «من نصب نفسه فی الناس اماماً فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره» (ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۴۶۶)؛ «اول، تأدیب نفس است که بدون این، برداشتن بار مسئولیت، ممکن نخواهد شد و یکجا خراب خواهد شد و بار بر زمین خواهد ماند و مدعی خود و غیر خود را بدنام خواهد کرد. اگر بخواهیم که بار، سالم به مقصد برسد، باید همه خودمان را اصلاح کنیم» (خامنه‌ای، بیانات، ج ۳۰، ص ۳۵).

آسودگی نفس برعکس آسودگی قلب است؛ لازم است انسان برای رسیدن به سعادت مخالف با نفس و موافق با قلبش رفتار کند. نفس با بهره‌مندی‌های مادی با لذت دنیوی باقی می‌ماند و قلب با نور الهی. هنگامی که حق به قلب ارائه شود و قلب آن را بپذیرد، قلب رشد می‌کند و به بقا می‌رسد؛ اما لذت‌های دنیوی باعث بزرگ شدن و رشد نفس می‌شود، به همین جهت آنچه نفس انسان از آن کراهت دارد، خدا آن را قرین خیر کرده و آنچه نفس انسان به آن رغبت دارد، قرین شر شده است. در زبان عربی نفس را «کذبه» نامیده‌اند، یعنی اینکه زیاد دروغ می‌گوید؛ کلاً نفس کذاب است و انسان را گمراه می‌کند و بنابراین لذت نفس در جهت شر است و کراهت نفس

در جهت خیر است؛ پس کراهت نفس و کراهت قلب برعکس هم هستند. «اگر می‌خواهیم رغبت انفسی ما زیاد شود، باید مخالف نفس قدم برداریم» (مصباح یزدی، بی‌تا، ص ۱۰۳). به همین دلیل است که اهل سلوک ترجیح می‌دهند مریض باشند و نماز را ننشسته بخوانند و بر قضای الهی راضی هستند و فضیلت این کار را بیشتر می‌دانند از اینکه نماز در حالت سالم و ایستاده بخوانند و عافیت و صحت داشته باشند؛ چون نفس انسان در عبادت هم دخالت می‌کند.

از پیامبر (ص) روایت است: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أُكْرِهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ» (شمس‌الدین باعونی، ۱۴۱۵ ق)، یعنی افضل اعمال آن است که نفس انسان از آن کراهت دارد؛ نفس انسان بیماری و مصیبت را دوست ندارد، ولی این افضل اعمال است و از نماز و روزه هم برتر است. ترک درمان، یعنی خیلی تلاش نکند سریع درمان شود که اعمال مستحب انجام دهد! اینکه مریضی خود را بپذیرد فضیلتش بیشتر از این است که طاعات و عبادات به‌جا بیاورد! یعنی صبر بر بیماری فضیلتش از عبادت بیشتر است و ربط آن به رغبت و اکراه در این است که طبابت خدای متعال را که شامل توحید افعالی است بپذیرد، حتی اگر کراهت دارد! ممکن است، حتی کراهت او برای این باشد که در عبادت ناتوان شده است، ولی میل او به عبادت ظاهری ملاک نیست؛ آنچه خداوند برای او طبابت کرده ملاک است. پس اگر خدای متعال خواسته که انسان به علت بیماری نماز شب نخواند، باید بپذیرد که آن بیماری برای تو از آن نماز شب بهتر است! در نتیجه به‌جای تلاش برای درمان، آن را بپذیرد! از طرفی، رغبت نفسانی به عبادات هم داریم و اگر انسان خلاف آنچه خداوند برایش پیش آورده سعی کند عبادات بی‌رغبت و از سر حرص و طمع به پاداش انجام دهد؛ این نفسانی است و فایده ندارد! پس لازم است انسان رغبت نفس را رها کند و کراهت بیماری و مصیبت را بپذیرد و تسلیم باشد، چون بیماری مانع عمل قلبی نمی‌شود و قلب انسان مهم است؛ پس باید عمل قلبی را دریابد نه عمل ظاهری را! بیماری جسم رحمت است و بیماری قلب عقوبت است؛ بنابراین اگر جسم انسان بیمار است و نفس آن را نمی‌پذیرد، باید توجه شود که آن رحمت است و آنچه باید برای آن نگران باشد بیماری قلب است؛ نتیجه اینکه اکراه از مصیبت و رنج و ابتلا، نفسانی است و پسندیده نیست.

در آخرت هم به همین ترتیب: عده‌ای در بهشت هستند و عده‌ای در مع‌الابرا. کسانی در بهشت هستند که در دنیا محبتشان به دنیا بود؛ حالا می‌خواهند به آخرت بپردازند، با همان محبتی که به دنیا داشتند! یعنی بهشت هم دوست داشت، اما بهشت را برای نعماتش دوست داشت؛ یعنی جنس محبت و رغبتش دنیایی بود. پس خدا همین لذت را در آخرت به او می‌دهد و لذت می‌برد، اما کسی که مقصدش خداست به مع‌الابرا می‌رود. درجات بر اساس رغبت و خواست باطنی تعیین می‌شود و انسان به هر چیز محبت و رغبت داشته باشد به همان می‌رسد. آن که بهشت را می‌خواهد فهم او از درک معنی علیون قاصر است؛ به خاطر معرفت کم از بهشت فقط همان لذاتش را می‌بیند! در قرآن هم خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ» (مطففین/ ۱۹) (تو چه می‌دانی علیون یعنی چه!) از رسول اکرم (ص) روایت شده است که «علیین بالای آسمان هفتم در زیر عرش است» و از بعضی روایات نقل شده است که «ملائکه عمل نیک را بالا می‌برند، وقتی رسیدند به آنجایی که خدا می‌خواهد، به ملائکه وحی می‌رسد که شما حافظ و نگهبان ظاهر اعمال او بودید و چون من مطلع بر قلب او هستم و می‌دانم عمل او خالص است؛ اعمال او را در علیین قرار دهید و من او را آمرزیدم؛ اما هر کسی آن را طلب نمی‌کند و به آن شوق ندارد، به همین دلیل است که هرکسی به آن بالاها راه نمی‌یابد!» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۵۳). خوف هم به همین صورت است، بعضی انسان‌ها از جهنم می‌ترسند، بعضی دیگر از رو برگرداندن خدا و از حجاب بین خودش و خالق هست هراسان‌اند و بندگانی از فراق حق تعالی می‌سوزند؛ چون این قدر به خدا رغبت دارند که چیزی که از آن می‌ترسند جهنم نیست؛ میزان قرب است. قرب معنوی روحانی ناشی از معرفت خدا و میزان محبت به خداوند است؛ مقربین بالاتر از ابرار هستند، چون مشغول به غیر خدا نشده و محبت حق را به محبت غیر آلوده نکرده‌اند. در احادیث بیان شده است که «بین بنده و خدا هفتاد هزار حجاب و پرده نورانی و ظلمانی است» (ابن بابویه، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۷۸) یعنی همین‌طور که انسان در دنیا گرفتار حجاب‌های این عالم ماده و اوهام است که بالاترین آن‌ها نفس پرستی و متابعت هوای نفسانی است؛ در عالم مجردات نیز اثر همین حجاب‌های ظلمانی نفس پرستی مانع دریافت فیوضات و تجلیات انوار الهی می‌شود.

باور و اعتماد به خداوند

«جامعهٔ مُسلمِ غیور و دین‌دار باید به خود و نیروی درونی‌اش تکیه کند؛ دست قدرتمند خود را از آستین بیرون آورد و با توکل و اعتماد به خداوند از موانع عبور کند» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات، ج ۴۲، ص ۸). باور کنیم خدای ما، رب ما اکبر است؛ وقتی انسان نگران است و بزرگی به او می‌گوید مشکلات را حل می‌کنم، نگران نباش و چون بزرگی آن شخص برای ما مشهود است و به آن باور داریم خیالمان راحت می‌شود؛ اما چرا با اینکه خدای جلیل‌القدر به عظمت خود قسم خورده است که روزی تو را می‌دهم باز ما نگران و دلخوش به اندوخته‌های مادی‌مان هستیم؛ چون باور ما ضعیف است! اعتماد به خداوند نردبان لقاءالله است؛ بدانیم هر چیز بزرگ و ارزشمندی از طریق اعتماد به خداوند به دست می‌آید. اعتماد به خداوند در وجود انسان آرامشی را به وجود می‌آورد که جنس آن با بی‌خیالی و راحت‌طلبی دنیوی فرق دارد. آرامش حاصل از اعتماد به خداوند انسان را به جنب‌وجوش می‌اندازد و او را خستگی‌ناپذیر می‌کند. این آرامش راه رسیدن به بلوغی است که نیازی به تأیید و دیده شدن ندارد و برای او همین بس است که خداوند او را می‌بیند. خداوند، قدرت اختیار و اراده را به ما عطا کرده و از ما خواسته است با استفاده از آن، برای زندگی خود برنامه‌ریزی کنیم و در مسیر رشد و کمال تا آنجا پیش برویم که جز خداوند کسی به عظمت آن آگاه نیست. ارتباط دقیقی میان ایمان به خدا و اخلاص برقرار است؛ بنابراین، هر قدر که معرفت انسان به خداوند بیشتر شود به افزایش درجهٔ اخلاص او کمک خواهد کرد. پس خوب است انسان ساعتی را صرف تفکر در نشانه‌های الهی کند تا بیشتر دریابد و قدرت و عظمت خالق هستی را باور کند و با تمام وجود به ریسمان الهی چنگ زند که جز او راه نجاتی نیست!

الگوی پیشنهادی برای رسیدن به رغبت مستدام

بر اساس ارزیابی ذات انسان و نقشهٔ وجودی او می‌توانیم شخصیت و روحيات انسان را بیشتر بشناسیم و دلیل اکراه او نسبت به دین را بررسی و آموزه‌ها و نمادهای غلطی که راجع به دین در ذهن او شکل گرفته را پاک کنیم؛ در نتیجه او را با نگرش جدیدی آشنا سازیم که به دین‌داری رغبت بیشتری داشته باشد نه به اکراه، بلکه با

شوق وارد عمل شود و پله‌پله با نزدیک شدن به نور معنویت به ملاقات خود و خدای خویش بشتابد.

در آیه شریف «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نحل/ ۱۰۶) به این نکته اشاره شده که کفر در دل و قلب انسان متمرکز است و نور ایمان سینه مؤمنین را می‌گشاید و سبب اطمینان و آرامش قلب آن‌ها است. شرح صدر پهن شدن سینه است؛ اصل شرح پهن کردن گوشت و مثل آن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۳۱۴)، یعنی باز شدن سینه به نور الهی و آرامش قلب و روح از جانب خدای متعال؛ و همچنین قلب مطمئن به ایمان در آیه شریف «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه/ ۲۵) نشانه تعلق کفر و ایمان به قلب انسان است. همچنین در آیه شریف «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (فجر/ ۲۷) خطاب مهرآمیز از مظهر رحمانی و رحیمی پروردگار می‌رسد: «ای کسی که دارای نفس مطمئن هستی!» طمأنینه و اطمینان در لغت به معنی آرامش بعد از اضطراب است، می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/ ۲۸) اشاره به اینکه قلب انسان به یاد خدا و ذکر او و توجه دائم به خدای متعال از نفس اماره به نفس مطمئنه صعود می‌کند؛ آن وقت جزو کسانی می‌شود که درباره‌شان فرموده است: «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل/ ۱۰۶). کسی به مقام نفس مطمئنه می‌رسد که با تلاش و پشتکار تمام مراتب کمال را پیموده و معرفت او به درجه «عین‌الیقین» یا «حق‌الیقین» رسیده و روح و نفس و روان او «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» (قمر/ ۵۵)، متمرکز و غرق نعمات انفسی و ایمان او از روی وجدان و شهود پدیدار شده است؛ آن وقت به مقامی می‌رسد که در شأن او فرموده است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سجده/ ۱۷)، یعنی مقامی که درک آن در توان احدی جز یگانه پروردگار عشق و آگاهی نیست.

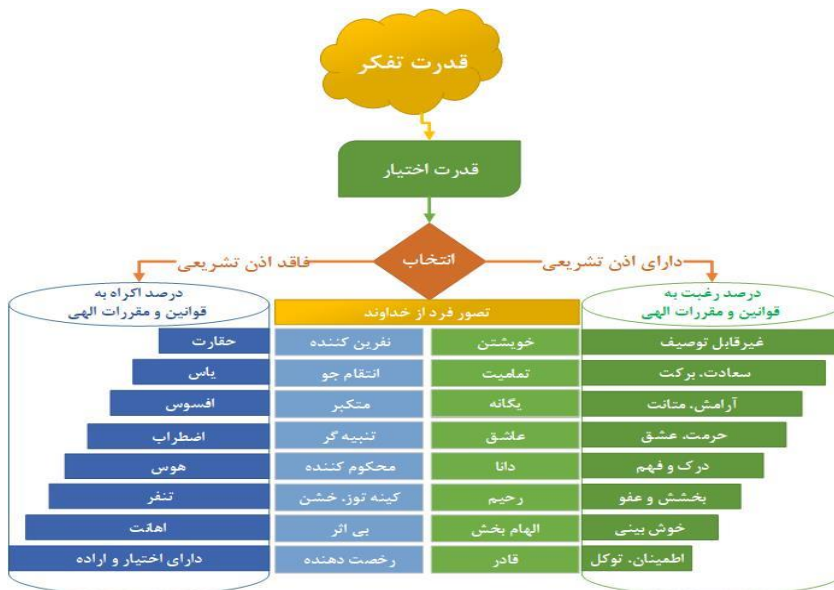
بنابراین، صاحب نفس مطمئنه از خودخواهی و هواپرستی بیرون می‌آید و به مقام عبودیت و بندگی می‌رسد. در این مرحله است که بی‌رغبتی به دنیا در او ایجاد می‌شود؛ اما به این معنا نیست که این فرد به لحاظ روحی و روانی نباید به هیچ چیز

رغبت داشته باشد. رغبت و میل از وجود انسان سالم قابل حذف نیست و آنچه اتفاق می‌افتد، تغییر الگوی رغبت است؛ یعنی ساختار رغبت در وجود او تغییر می‌کند، به صورتی که در خوشایند زندگی دچار بدحالی و در ناخوشایند آن، دچار حسرت و افسوس نمی‌شود. در مجموع، در وجود انسان، اساس رغبت یا در دنیاست یا در آخرت؛ انسان به هر یک رغبت داشته باشد، نسبت به دیگری، بی‌رغبت خواهد شد. معرفت به یک چیز مطلوب، رغبت به آن را در انسان ایجاد می‌کند، طبق فرمایش امام علی (ع) «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»، مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۴۴۴).

وقتی انسان به معرفت خدا می‌رسد و از ابعاد این جهان در برابر عظمت خداوند آگاه می‌شود و دنیا را بسیار کوچک و ناچیز می‌بیند در برابر شکوه و جلال خداوند رغبتش به آخرت آن قدر زیاد می‌شود که دیگر تمام لذات دنیا به چشمش نمی‌آید. درست است دنیا زیبایی‌های بسیار وسوسه کننده‌ای دارد که انسان به راحتی نمی‌تواند از آن‌ها بگذرد، اما آن لذات مثل شیرینی است و اگر انسانی دهانش پر از عسل باشد، دیگر حلاوت آن شیرینی را احساس نمی‌کند (طیب، ۱۳۸۷) و به چشمش نمی‌آید. معرفت انسان از خدا، خودش و جهان او را به جایی می‌رساند که دنیا و تمام لذات آن برای او مثل شمع می‌شود در برابر نور خورشید و این آگاهی او را به سرحد شوق و رغبت می‌رساند. انسان هرچه آگاه‌تر شود، به دلیل صفت حریص بودن و بیشتر خواستن که در ذات او نهادینه شده است، میلش به رسیدن به درجات بالا بیشتر می‌شود. آنچه انسان را بالا می‌برد اخلاص است و مؤمنان به درجه اخلاصشان طبقه‌بندی می‌شوند (آل عمران / ۱۳۷ - ۱۴۵).

«نمودار ۳» نگرشی را نشان می‌دهد، درباره چگونگی عملکرد قدرت انتخاب انسان در هر لحظه و تأثیری که در کل وجود او و طی طریق او می‌گذارد (پیشتر شرح داده شد). توجه و تفکر، انسان را به خودشناسی، خداشناسی و جهان‌بینی ترغیب می‌کند. نحوه تعلق مشیت خدا بر هر موجودی، در گرو درک وجودی او از علم خداست. هر پدیده‌ای برای آنکه پا به عرصه هستی گذارد، از منزلگاه‌هایی عبور می‌کند. ابتدا درک وجودی موجود، در علم خدا در میان است، سپس مشیت و اراده خدا بر تحقق بخشیدن به این درک وجودی تعلق می‌گیرد، آنگاه قدر و میزان هر یک از عوامل و

مواد موردنیاز برای تحقق آن موجود تعیین می‌شود و درنهایت، تقدیر بر تحقق آن صورت می‌گیرد و موجود در پی این حکم، پا به عرصه وجود می‌نهد. قسمت آبی سرمایه وجودی انسان است که با این سرمایه اولیه، یعنی فرصت و زمان عمرش می‌تواند زندگی کند. حال انتخاب با اوست که در این فرصت خود را به مقام علیین که غیرقابل وصف است برساند یا سرمایه‌اش را تبدیل نماید به هیچ یا حقارت! ثمره رغبت در وجود انسان انجام عمل صالح است که او را پله پله رشد و از خسران نجات می‌دهد؛ آدمی، محصولی جز سعی خویش ندارد.



شکل ۳: فرایند تأثیر قدرت انتخاب انسان

نتیجه‌گیری

«رغبت» یعنی، عمل کردن با هدایت روح، نه تحت تأثیر فشار امیال و عادات! اطاعت از هوای نفس به اسارت منجر می‌شود، درحالی‌که فرمان‌برداری از روح ضامن آزادی است. بزرگ‌ترین قدرتی که یک شخص دارد، قدرت انتخاب اوست. انسان هر لحظه در حال انتخاب است و مجموعه انتخاب‌هایش احساس او را شکل می‌دهد؛ درواقع خود انسان، خویشترن او را می‌آفریند. خداوند از طریق فرستادگان خود، راه

هدایت و سعادت بشر را روشن نموده تا هرکس طالب است، راه هدایت برای او واضح شود و به این طریق از انحراف افراد بشر جلوگیری گردد.

خلاصه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» این منظور را می‌رساند که رغبت به دین، ایمان به وحدانیت حق تعالی، نبوت، معاد و باقی اصول، اجباری نیست؛ هر انسانی باید دین را از روی اختیار و آگاهی بپذیرد. مسئله اینجاست که کرم و لطف خداوند اقتضا می‌کند، راه هدایت و سعادت بشر را از طریق عقل و تبلیغ پیامبران به آنان نشان دهد تا از این طریق از طغیان و سرکشی نفس جلوگیری کند و راه رسیدن به نهایت سعادت بشری واضح شود و پس از آن، هرکس بخواهد، با رغبت طریق هدایت را پیش گیرد تا به مقصود برسد.

بنابراین، با توجه به مطالب پیش گفته، به این نتیجه می‌رسیم که برای افزایش رغبت انسان‌ها به دین‌داری و محقق شدن برنامه تحول و اصلاح جامعه اسلامی، به پشتیبانی نیروها و عناصر آگاه مردمی نیاز است که به ایدئولوژی اسلام باور عمیقی داشته و در مقابل طوفان حوادث پایداری و استقامت داشته باشند؛ این مهم تنها با نهادینه کردن ارزش‌ها، باورها و بینش‌ها که همان ورودی انسان‌ها است و تأثیر مستقیمی بر رفتارهای بیرونی آن‌ها دارد امکان‌پذیر است.

از آنجایی که سبک زندگی اسلامی دارای نظام منسجم و برنامه‌های قابل‌ارائه در همه ابعاد حیات بشری اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و تعادل آن با کنترل ورودی‌ها برقرار می‌شود، تمرکز روی اصلاح رفتار بیرونی، درحالی‌که ورودی‌ها اصلاح نشده‌اند، غلطی مسلم و تلاشی بی‌ثمر خواهد بود؛ چنان‌که امام حسین ۷ در روز عاشورا به کوفیانی که به ایشان نامه نوشته بودند و در سپاه دشمن حضور داشتند، فرمود: «شما از دستور من سرپیچی می‌کنید و به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید، چراکه شکم‌هایتان از حرام پر شده است و خداوند بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما!» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۵، ص ۸). نتیجه اینکه «علت» بیرون از آگاهی انسان نیست؛ در درون انسان است. انسان دلیل زندگی خود است و فهم این مسئله دریافت یکی از اصلی‌ترین حقایق است. انسان پیش از اینکه دست به عملی بزند، از آزادی برخوردار است؛ اما پس از انجام کار، خواهی‌نخواهی اثر عمل

خود را مشاهده خواهد کرد. انسان یک عامل آزاد است؛ اما وقتی عمل از او سر زد، پیامدهای عملش را درو خواهد کرد.

منابع

* قرآن کریم

- ابن شعبه الحرانی (۱۴۰۴ ق). تحت العقول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن بابویه، محمد بن علی و حسینی طهرانی، هاشم (۱۴۱۶ ق). التوحید (للاصدوق). ج ۱. قم: جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ابن عجیبه، احمد و قرشی رسلان، احمد عبدالله (۱۴۱۹ ق). البحر المديد فی تفسیر القرآن المجید. ج ۵. قاهره: حسن عباس زکی.
- ابن میثم، میثم بن علی؛ عطایی، محمد رضا، شریف الرضی، محمد بن حسین، علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، نوایی یحیی زاده، علی اصغر، عارف، محمد صادق، محمدی مقدم، قربانعلی و روحانی، حبیب الله (۱۳۷۵). ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم. ج ۵. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- احمد بن فارس، (۱۳۹۹). معجم مقاییس اللغه. ج ۶. دارالفکر.
- امین، سیده نصرت بیگم (۱۳۶۱). مخزن العرفان در تفسیر قرآن، چ دوم. دوره ۱۵ جلدی. اصفهان: گلبهار.
- باقری، خسرو (۱۴۰۱). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. چ پنجاه و سوم. ج ۱. تهران: انتشارات مدرسه.
- پسندیده، عباس (۱۳۸۸). زهد و بهداشت روان (بررسی آثار روان شناختی زهد بر سلامت روان در دو موقعیت خوشایند و ناخوشایند و روش ایجاد آن). نشریه علوم حدیث؛ ۲ (۵۲)، ۱۶۱-۱۴۲.
- جعفری، حسینعلی (۱۳۹۳). جلوه اهل خراسان. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی، نسیم انقلاب.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۹۲). هزار و یک نکته. چ نهم. تهران: بوستان کتاب.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۵). برای حقیقت. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی، نسیم انقلاب.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۸). نهج البلاغه: شرح بخش‌هایی از نهج البلاغه. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی.
- خامنه‌ای، سید علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، بیانات، دسترسی در خرداد ۱۴۰۲، در پیوند <https://farsi.khamenei.ir/speech>

خمینی، روح‌الله (۱۳۹۷). هندسه انقلاب. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی، نهضت نرم‌افزاری.

خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۴). آداب‌الصلوه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین (۱۳۹۶). گناهان کبیره. چ ۲۸. تهران: دفتر انتشارات اسلامی.

دمشقی، شمس‌الدین باعونی. (۱۴۱۵ ق). جواهر المطالب. قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه. دولت، محمدعلی و ولی‌زاده، محمدجواد (۱۴۰۲). سبک زندگی انسانی بر اساس مبادی فعل انسانی از دیدگاه جوادی آملی، نشریه اسلام و مطالعات اجتماعی، ۱۱ (۱)، ۹۹-۱۲۸.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). مفردات ألفاظ القرآن، چ اول. بیروت: دارالقلم. رحیم‌پور ازغدی، حسن (۱۳۹۷). امت اسلامی. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی.

سجادی، جعفر (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی. تهران: نشر کومش. سلطان‌علی شاه، سلطان محمد حیدر (۱۴۰۸ ق). بیان السعاده فی مقامات العباد. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

شه‌گلی، احمد (۱۳۹۸). مبادی عمل از دیدگاه فارابی و ملاصدرا. نشریه آموزه‌های فلسفه اسلامی، ش ۲۴، صص ۲۳۷-۲۵۶.

صدر، سید محمدباقر (۱۳۹۴). اسلام راهبر زندگی؛ مکتب اسلام، رسالت ما. مترجم: مهدی زندیه. چ دوم. تهران: انتشارات دارالصدر.

طیب، مهدی (۱۳۸۷). شراب طهور. تهران: نشر سفینه. عبدی، حمزه؛ پسندیده، عباس؛ غروی، سید محمد (۱۳۹۳). الگوی نظری تنظیم رغبت بر اساس مفهوم زهد اسلامی. علوم حدیث، ۱۹ (۷۳)، ۹۶-۱۱۱.

عبدی، حمزه؛ جان بزرگی، مسعود؛ غروی راد، سید محمد؛ پسندیده، عباس و رسول‌زاده طباطبایی، سید کاظم (۱۳۹۴). الگوی «تنظیم رغبت بر اساس زهد اسلامی» و مقایسه آن با «درمان شناختی رفتاری» در کاهش اضطراب. مطالعات اسلام و روانشناسی، ۹ (۱۷)، ۵۷-۸۶.

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۹ ق). الألفین. قم: مؤسسه دارالهجره. علامه طباطبائی (۱۳۸۳). تفسیر المیزان. چ نهم. تهران: دفتر انتشارات اسلامی.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ ق). معجم لغت. چ ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه. قرائتی، محسن (بی تا). فیش‌های تبلیغ. ج ۶. تهران: مؤلف.

قربان‌پور لقمجانی، امیر (۱۳۹۹). نقد مبانی انسان‌شناختی سبک زندگی در نظریه روان‌شناسی فرد نگر آدلر از دیدگاه اسلام. پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. ۲۰ (۸). ۲۴۳-۲۴۱.

قرشی بنایی، علی‌اکبر؛ (۱۴۱۲ ق) لغتنامه. چ ششم. تهران: دارالکتب الاسلامیه. قره‌باغی، حسن و جعفری، محمد (۱۴۰۱). تحلیل و بررسی دین در دیدگاه آشو. معرفت، ش ۲۹۶، ۱۰۴-۹۳.

کریم‌نیا، محمدمهدی؛ فریدونی، طاهره؛ هاشمی‌نیا، سعید محمد و انصاری‌مقدم، مجتبی (۱۴۰۰). بررسی انتقادی تفسیر مشهور از آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». مجله پژوهش و مطالعات علوم اسلامی، ش ۲۵، ۹۸-۱۱۲.

کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۸). ترجمه اصول کافی. مترجمان: راشدی، سعید و راشدی، لطیف. ج ۱ و ۳. قم: اجود.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق). بحارالانوار. ج ۵ و ۴۵. بیروت: مؤسسه الوفاء.

محمدی ری‌شهری، محمد و شیخی، حمیدرضا (۱۳۸۹). میزان الحکمه (با ترجمه فارسی). ج ۴ و ۱۰. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر.

مصباح یزدی، محمدتقی (بی تا). خودشناسی برای خودسازی. ج ۱. قم: مؤسسه در راه حق.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). یادداشت‌های استاد مطهری. ج ۱۴. تهران: صدرا.

نییان، پروین (۱۳۸۹). محدوده معرفت انسان نسبت به حق تعالی. نشریه حکمت و فلسفه، ۶ (۳)، ۱۵۱-۱۳۱.

نراقی، ملا احمد (۱۳۸۵). معراج السعاده. چ دوم. تهران: ظهور.